

غرب آن گونه که هست

□ نوشته: آلن دوبنوا (۱)

□ ترجمه و تلخیص: ش - رستگار

■ توضیح مترجم: آقای آلن دوبنوا از متفکرین و نویسندگان فرانسوی است و در حال حاضر سرپرستی نشریه Kristis و فصلنامه Nouvelle Ecole را برعهده دارد. در شماره ۶ دسامبر ۱۹۹۰ روزنامه لوموند، مقاله‌ای از او درباره بحران خلیج فارس درج گردیده که نظر به اهمیت مطالب طرح شده، ترجمه آن به خوانندگان «اطلاعات سیاسی - اقتصادی» تقدیم میگردد.

سرانجام بحران خلیج فارس هر چه که باشد، از هم اکنون می‌توان دودرس از آن گرفت. نخستین درس این که، از نظر وجدان غربی، صدام حسین کاملاً حق دارد به کشورهای همجوارش تجاوز کند... البته وقتی این کشور ایران باشد. در سپتامبر ۱۹۸۰، عراق در حقیقت جنگی را آغاز کرد که بیش از یک میلیون کشته بر جای گذاشت، آن هم علیه کشوری برخوردار از یک مشروعیت تاریخی شناخته شده و نه کشوری مانند کویت ساخته و پرداخته دست استعمار انگلستان. در آن هنگام صدام حسین نه تنها از سوی قدرتهای غربی محکوم نگردید بلکه بر عکس ما او را تشویق و مسلح کردیم.

دومین درس این که، نقض «حقوق بین‌الملل» ظاهراً آن گونه که باید و شاید مورد مجازات قرار نمی‌گیرد مگر در ارتباط با اماکن مقدس نفتی. این دو واقعیت برای آشکار کردن دو روئی - واژه‌ای که به حق باید آن را بکار برد - غرب کافی است. در زمان جنگهای انفصال، گفته میشد: «آنها از کتاب مقدس سخن می‌گویند در حالی که منظورشان پنبه است». امروزه، آنها از اخلاق بین‌المللی سخن می‌گویند و در این رهگذر گاه به کشتار مردم غیر نظامی پاناما دست می‌زنند (آیا هنوز کسی بر این باور هست که آمریکا پاناما را بخاطر «مبارزه با مواد مخدر» بمباران کرد؟) و گاه سربازان خود را در صحرا به نمایش در می‌آورند. آنها از «ارزشها» سخن می‌گویند، اما فقط بر اساس منافعشان عمل می‌کنند: کانال پاناما و نفت.

در فرانسه، برخورد رسانه‌های گروهی - بویژه تلویزیون - با بحران خلیج فارس نشانگر آن است که هیچ رژیم تام گرای (Totalitaire) به اندازه یک رژیم تحت قید و فرمان رسانه‌های گروهی، موفق به ایجاد اتفاق آراء عمومی نمی‌گردد. همان ناظرانی

من هیچگونه گرایشی نه به صدام دارم و نه به رژیم بعثی عراق. با نفرت و انزجار بیاد می‌آورم که این رژیم در ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۸۸ چگونه مردم کرد را به طرزی وحشیانه مورد حملات گازهای شیمیایی قرارداد. البته این رویداد افکار عمومی بین‌المللی را برنیانگیخت چرا که از دیدگاه «وال استریت» خون شهید کرد همان اندازه کم ارزش است که خون کودکان فلسطینی برای اسحاق شامیر یا مرگ بابی ساندز برای تاجر. و این امری است طبیعی چون کردها نفت ندارند.

و نیز منظور این نیست که از حکومت عراق حمایت کرده باشم، حمایتی که چندین کشور عربی از همان آغاز از او دریغ ورزیدند. بلکه منظور این است که برای رفع بحران باید یک راه حل سیاسی توسط کشورهای ذربط منطقه اتخاذ شود و به آمریکا اجازه داده نشود که بدخواه در هر کجای

که بین اشغال لبنان و کویت تفاوت‌های زیرکانه‌ای قائل می‌شوند - بگذریم از اشغال اولستر و جبل الطارق و جزایر مالوین بوسیله انگلستان - با خونسردی اعلام می‌کنند که صدام حسین ظهور دوباره بخت‌النصر و هیتلر است. همان صدام حسینی که حامیان فرانسوی‌اش تا آنجا پیش رفتند که او را با ژنرال دوگل مقایسه می‌کردند.^(۱)

هیچکس از خود نمی‌پرسد که چرا فرانسه در این ماجرا موضعی اتخاذ کرد که آشکارا با منافعش در تضاد است. و نیز هیچکس از خود نمی‌پرسد که اکثریت فرانسویانی که در عراق به گروگان گرفته شدند تا پیش از این رویدادها در آنجا چه می‌کردند. و بالاخره این که هیچکس در شگفت نیست از این که مخالفان سرسخت کنونی قدرت نظامی عراق همان کسانی هستند که آن را بوجود آورده‌اند. هنگامی که ما به صدام حسین جنگ افزار می‌فروختیم، آیا فکری کردیم که فقط با آنها کلکسیون درست می‌کند؟

و اما این ماجرا از دیدگاه سمبلیک بسیار گویاست و به ما اجازه می‌دهد تا ناظر این نمایش شگفت‌آور باشیم که: مخالفین پیشین امپریالیسم اینک به چهره پشتیبانان هذیان‌گویی امپریالیسم آمریکا درآمده‌اند: سرخوردگان از آرمان جهان سوم گرای (Tiers-mondisme) که با پشت کردن به ایده‌آلهای پیشین خود، اینک به ریشخند آنها پرداخته و برای دفاع از کویت - سیتی بسیج می‌شوند؛ چپ‌گرایان سابق که با گذر از مائویسم، اینک برخوردار از اتومبیل و راننده عالمانه توضیح می‌دهند که چرا جنگ بژوازی به سود میلیاردهای نفتی ضروری است؛ مدافعین اندیشه جهان میهنی (Cosmoalittisme) آنهاپی را که پذیرای منطق طایفه‌گرایی (Trilateralisme) غربی نیستند، متهم به خیانت می‌کنند؛ «جوانان گلیست» که می‌پذیرند سربازان فرانسوی به صورت «حرکی»‌های (۳) ارتش آمریکا درآیند؛ سوسیالیست‌هایی که به آتلانتیسم (Atlantisme) روی می‌آورند در حالی که پایان جنگ سرد انحلال بلوکها را ایجاب می‌کند؛ روشنفکرانی که از هرگونه موضعگیری انتقادآمیز چشم پوشیده و به ایدئولوژی حاکم می‌پیوندند؛ و بالاخره «شخصیت‌های اخلاقی و معنوی» که به یاری سلاطین نفتی آمده و ندا سر می‌دهند که: به امیر من دست نزن!





اجازه داد تا متوالیاً زیر سرپوش «دین راستین»، «برتری نژاد سفید»، «بیشرفت» و «توسعه» بر «هومیان» چیرگی یابد. باری، هدف این است که از طریق ایدئولوژی حاکم به مداخله در امور دیگران حقانیت داده شود. و روش به کار گرفته شده همواره یکسان است؛ قوم‌مداری (Ethnocentrisme) غربی ویژگی‌های خود را به عنوان ارزش‌های جهانی عرضه داشته و از آنجا حق تحمیل مدل غربی بر دیگر ملت‌ها را به خود می‌دهد. این روش تاکنون خوب عمل کرده و استعمار همچنان به تهیه البسه نو برای خویشتن ادامه می‌دهد. اما تاریخ، که چند ماه پیش مراسم تدفین آن برگزار شد، از هم اکنون بازگشت خود را آغاز کرده است.^(۵) غرب در همه جنگ‌ها پیروز خواهد شد مگر در آخرین آنها. و چنانچه روزی جنگ جهانی سوم برپا شود در آن جنگ ایالات متحده آمریکا و قاره اروپا رودرروی هم قرار خواهند گرفت.

* زیرنویس ها:

1- Alain de BENOIST

۲- گروه اعمال نفوذ (Lobby) طرفدار حکومت عراق در فرانسه بسیار نیرومند بود و شاید هنوز هم باشد؛ این گروه فشار در جنگ تحمیلی از صدام حسین و حکومت بعثی عراق حمایت‌های بیدریغ کرد. یک روزنامه و نویسنده فرانسوی وابسته به این گروه بنام Charles Saint - Prot چند سال پیش کتابی نوشت تحت عنوان «صدام حسین، دوگلد عرب» - مترجم.

۳- «حرکی» واژه‌ای است عربی مشتق از حرکت و به فردی نظامی گفته می‌شود که در یک نیروی مکمل نیروهای اصلی خدمت کند. این واژه به اعراب مسلمانان اطلاق می‌شد که در کنار ارتش استعماری فرانسه در شمال آفریقا علیه استقلال طلبان می‌جنگیدند.

۴- اصولاً تلقی کردن کره زمین به عنوان یک واحد سیاسی یعنی نفی جوهر سیاست که مستلزم چندگانگی و کثرت است.

۵- درباره «بازگشت تاریخ» انشاء... در شماره آینده مطلبی خواهیم داشت - مترجم.

دبری است در همین کلمه خلاصه می‌شود) ادامه دهد.

در حقیقت، آمریکا به بهانه الحاق کویت به عراق - که تاریخ بدون شک خواهد گفت که خود چگونه پنهانی آن را تشویق کرد - پنج هدف مکمل یکدیگر را تعقیب می‌کند:

۱) چاره جونی برای مشکلات اقتصادی و دورساختن شیخ رکود اقتصادی با توسل به یک منطق جنگی.

۲) استقرار دائمی در خلیج فارس برای کنترل چاه‌های نفتی.

۳) متلاشی ساختن یک قدرت منطقه‌ای در خاورمیانه به سود آنهایی که از ماه‌ها پیش خواستار نابودی آن بوده‌اند.

۴) تیره ساختن روابط بین اروپای متحد و جهان عرب، روابطی که از دیدگاه آمریکا برای منافعش زبان آور تلقی می‌شود.

۵) بهره برداری از موقعیتی که تبدیل شدن شوروی به یک «قدرت غربی» پیش آورده، به منظور تبدیل کردن شورای امنیت سازمان ملل متحد

که زیر سلطه غربی‌هاست، به نطفه یک حکومت جهانی و هم‌زمان با آن به یک منبع جدید قانونگذاری بین المللی. و نیز استقرار یک نظم جهانی که

بی‌آمدهای زیر را در بر خواهد داشت: از دور خارج کردن کشورهای جنوب، عامل سیاسی را به زیرفرمان عامل حقوقی درآوردن، و بالاخره

قراردادن عامل حقوقی در خدمت اخلاق ویژه‌ای که هدف آن مشروع ساختن منافع غرب خواهد بود.

غرب، این کهنه کار روسی فرسوده که فقط از قانون پول فرمانبری می‌کند و سده هاست اقوام

دیگر را از اختیار خودشان خارج کرده، به خوبی دریافته است که بیداری هویت طلبانه جهان عرب - مسلمان امروزه بزرگترین و مهمترین قدرتی است که سرکردگی انحصارگراانه اش را دچار تهدید کرده است.

از همین رو، برای ناتوان ساختن و اهریمنی جلوه دادن آن دست به هر کاری می‌زند. و یک بار دیگر نشان می‌دهد که قادر نیست با دیگران به مدارا و تساهل رفتار کند. «بی‌چون و چرا بودن» حقوق بشر

امروزه بر همان منطقی استوار است که به غرب

□ خون شهید کرد همان اندازه در چشم «وال استسیرت» کم ارزش است که خون کودکان فلسطینی برای اسحق شامیر یا مرگ «بابی ساندز» برای مارگارت تاچر.

□ غرب که تنها از قانون پول فرمانبری می‌کند، به خوبی دریافته است که امروزه بیداری هویت طلبانه جهان مسلمان بزرگترین و مهم‌ترین قدرتی است که برتری انحصارگراانه اش را مورد تهدید قرار می‌دهد.

□ بی‌آمدهای نظم جدید جهانی، آنگونه که مورد نظر ایالات متحده است، عبارتست از خارج شدن کشورهای «جنوب» از صحنه، در آمدن عامل سیاسی به زیر فرمان عامل حقوقی، و بالاخره قرار گرفتن عامل حقوقی در خدمت اخلاق ویژه‌ای که هدف آن مشروع ساختن منافع غرب خواهد بود.

□ تاریخ از هم اکنون بازگشت خود را آغاز کرده است. غرب در همه جنگ‌ها پیروز خواهد شد، جز در آخرین آنها. چنانچه روزی جنگ جهانی سوم برپا شود، ایالات متحده آمریکا و قاره اروپا رودرروی هم قرار خواهند گرفت.

جهان مداخله کرده و اروپا را مجبور به دنباله‌روی از خود نماید. همچنین، منظور اینست که بدانیم آیا علت وجودی سازمان ملل متحد قبولاندن تقسیمات استعماری است؟ و این که به جای یکسان سازی کره زمین بوسیله یک نظم بین‌المللی آمریکا مدار (Americanocentre) بهتر نیست که در جهت تولد منطقه‌های بزرگ جهانی خودمدار (Autocentre) و ملت‌های آزادی که حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند، کار کرد^(۶)؟

لباس‌های نو استعمار

کاملاً منطقی است که آمریکا که در گذشته سیاهان را به بردگی کشید، به نژادکشی سرخپوستان پرداخت، ژاپنی‌ها را به بمب اتم و ویتنامی‌ها را به بمب ناهالم بست، روزی به سراغ اعراب برود. جورج بوش - انسان بی‌فضیلت - که بهترین حامی گورباچف شده است، نیاز به یک «امپراتوری شر» جدید داشت تا بتواند در سطح جهانی به باجگیری (که سیاست خارجی آمریکا